

بررسی امکان تداخل صلاحیت ذاتی دادگاه خانواده با مراجع دیگر

جواد خالقیان* الهه نوری** امید محمدی***

چکیده

در برخی دعاوی صلاحیت ذاتی دادگاه خانواده در تداخل با مراجع دیگر اعم از قضات و غیرقضات قرار می‌گیرد. در مواردی، امکان جمع صلاحیت دادگاه خانواده با مرجع دیگر و رسیدگی در هر دو مرجع به صورت هم‌زمان وجود دارد (اجتماع بالقوه و بالفعل)؛ در برخی موارد هر دو مرجع صالح به رسیدگی‌اند، اما در صورت طرح دعوی در یک مرجع نمی‌توان همان دعوی را هم‌زمان در مرجع دیگر طرح کرد (اجتماع صلاحیت‌ها به صورت بالقوه و عدم اجتماع به صورت بالفعل)؛ در برخی دیگر از تداخل‌ها، اجتماع صلاحیت‌ها امکان‌پذیر نبوده و قانون درباره‌ی مرجع صالح رسیدگی تعیین تکلیف می‌کند و علت تداخل در این موارد اقتضای رسیدگی در هر دو مرجع و ترجیح یکی بر دیگری با اعتبار معتبر است. مراجعی که صلاحیت ذاتی آنها با دادگاه خانواده امکان تداخل دارد عبارت‌اند از دادگاه عمومی حقوقی، دادگاه عمومی کیفری، شوراهای حل اختلاف، ادارات ثبت اسناد. نتیجه اینکه هر چند قانون‌گذار در تحولات جدید گام‌های مؤثر برای بهبود وضعیت فعلی برداشته، اما در امر صلاحیت ابهاماتی را ایجاد کرده است. حتی در امر صلح و سازش میان مراجع صلاحیت‌دار فوق نیز تداخل و موازی‌کاری‌هایی می‌توان مشاهده کرد.

واژگان کلیدی

صلاحیت ذاتی، صلاحیت محلی، دادگاه خانواده، دادگاه عمومی، تداخل.

*- استادیار گروه حقوق دانشگاه آزاد اسلامی کرج.

** - کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه آزاد اسلامی کرج (dr.j.khn@gmail.com).

*** - دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری.

تاریخ دریافت: ۹۵/۳/۱ تاریخ پذیرش: ۹۵/۶/۱۵

مقدمه و بیان مسئله

صلاحیت دادگاه خانواده در تداخل با مراجع دیگر اعم از قضاوتی یا غیرقضاوتی قرار می‌گیرد که صور مختلفی دارد؛ به عبارت دیگر در این نوشتار، مفهوم تداخل در معنای وسیعی به کار برده شده است.

الف) در برخی موارد می‌توان صلاحیت دادگاه خانواده را با سایر مراجع جمع کرد؛ یعنی امکان طرح دعوی و رسیدگی توأمان در هر دو مرجع وجود دارد؛ مانند صلاحیت ادارات ثبت اسناد و دادگاه خانواده نسبت به دعاوی مهریه. این نوع از تداخل، تداخل واقعی است؛ سایر تداخل‌ها را نمی‌توان تداخل واقعی دانست.

ب) در برخی موارد هر دو مرجع صالح به رسیدگی‌اند و امکان جمع این تداخل وجود دارد؛ اما در صورت طرح دعوی در یک مرجع نمی‌توان هم‌زمان همان دعوی را در مرجع دیگری رسیدگی کرد. در واقع قانون، تخییر در مراجعه را وضع کرده است، مانند صلاحیت دادگاه کیفری عمومی نسبت به دعاوی مهریه به عنوان ضرر و زیان ناشی از جرم زنا یا به عنف و ازاله‌ی بکارت و صلاحیت دادگاه خانواده در حالت فوق. مخالفت با این نوع در دسته‌بندی موارد تداخل وجهی ندارد.

ج) در برخی موارد، تداخل صلاحیت مراجع، بالقوه امکان‌پذیر است، اما اجتماع صلاحیت آنها امکان‌پذیر نیست و قانون درباره‌ی مرجع صالح رسیدگی تعیین تکلیف کرده است، مانند رسیدگی به دعاوی مهریه، جهیزیه و نفقه که مطابق قانون شوراها حل اختلاف مصوب سال ۱۳۹۴، چنانچه تا سقف ۲۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال باشد، در صلاحیت دادگاه‌های خانواده نیست، در حالی که دادگاه‌های خانواده اقتضای رسیدگی به آن را دارند. حال چنانچه دعوی‌ای مرتبط با دعاوی مهریه، جهیزیه و نفقه مطرح شود، که در صلاحیت شورای حل اختلاف نبوده و در صلاحیت دادگاه خانواده باشد، هر دو دعوی در صلاحیت دادگاه خانواده قرار می‌گیرد، مانند دعوی متقابل الزام به تمکین و نفقه (ماده‌ی ۲۱ قانون شورای حل اختلاف ۱۳۹۴). رسیدگی به سایر دعاوی مربوط به امور مالی زوجین مانند نحل، اجرت‌المثل ایام زوجیت، شرط انتقال تا نصف دارایی حتی در صورتی که در نصاب مقرر در قانون شوراها باشند، در صلاحیت شوراها حل اختلاف قرار ندارند. هر چند که شوراها حل اختلاف با توجه به حد نصاب تعیینی قانون، اقتضای رسیدگی به آنها را دارد. ممکن است ایراد شود که مورد اخیر از مصادیق تداخل به حساب نمی‌آید، اما به نظر مؤلف، با توجه به تفکیک فاقد مبنا، در برخی مقررات اقتضای رسیدگی در هر دو مرجع وجود دارد و شاهد آن دعوی اجرت‌المثل ایام زوجیت است که به دلیل تردید برخی مقامات قضایی در تداخل صلاحیت‌ها در نهایت بنا بر نظریه‌ی مشورتی اداره‌ی حقوقی قوه‌ی قضائیه دادگاه خانواده مرجع صالح رسیدگی به موضوع، معرفی شد.

وجود ابهامات متعدد در موضوع صلاحیت دادگاه خانواده و جایگاه آن در میان انواع محاکم در کنار ضمانت اجرای رعایت نکردن صلاحیت هم از سوی اصحاب دعوی و وکلای آنها و هم از سوی مراجع رسیدگی کننده و لزوم رعایت تشریفات خاص در محاکم خانواده برای رسمیت آن بررسی موضوع حاضر را ضروری می‌نماید. همچنین تداخل صلاحیت دادگاه خانواده با مراجع دیگر و تشخیص دادگاه صالح در موارد مجهول و طرح دعاوی صحیح در عمل و تفاوت در نحوه تشکیل دادگاه‌های متعدد، ضرورت دیگر بحث است.

سؤالات اصلی تحقیق عبارت است از اینکه آیا مواردی غیر از موارد مذکور در ماده‌ی ۴ قانون حمایت خانواده مانند خسارات ناشی از بر هم زدن عروسی و مطالبه‌ی وجه ناشی از خرج کردن زوجه در زندگی مشترک، در صلاحیت ذاتی دادگاه خانواده است؟ آیا امکان طرح دعاوی خانواده در محل اقامت خواهان از سوی زوجه تالی فاسدهایی را به دنبال خواهد داشت؟ برای رفع این تالی فاسدها چه راه‌کارهایی را می‌توان در نظر گرفت؟

سؤالات فرعی تحقیق نیز بدین شرح است:

آیا در مورد دعاوی مربوط به مهریه‌ی منقول مانند سکه علاوه بر محل اقامت خواننده و محل اقامت خواهان، دادگاه محل وقوع عقد نیز صالح به رسیدگی است؟

آیا زوجین می‌توانند در مورد صلاحیت محلی دادگاه خانواده با یکدیگر توافق کنند؟

ملاک تشخیص محل اقامت زوجه یا همان خواهان برای طرح دعوی چیست؟

دادگاه تجدیدنظر دادگاه خانواده مانند دادگاه بدوی صلاحیت ذاتی دارد یا درخواست تجدیدنظر در همان شعب مخصوص دادگاه عمومی رسیدگی می‌شود؟

تداخل صلاحیت شورای حل اختلاف با دادگاه خانواده بعد از تصویب قانون حمایت خانواده چگونه مطرح می‌شود؟

آیا قانون شوراها حل اختلاف در سال ۱۳۹۴ مبین امر بوده است؟

آیا رسیدگی در محاکم خانواده علنی است یا غیر علنی؟

با توجه به سؤال‌های اصلی تحقیق، فرضیه‌های اصلی تحقیق نیز عبارت‌اند از:

الف. موارد صلاحیت مندرج در ماده‌ی ۴ قانون حمایت خانواده حصری بوده و در موارد تردید نسبت به شمول موارد دیگر در این ماده باید به قدر متیقن اکتفا و به صلاحیت عام دادگاه عمومی رجوع کرد.

ب. در خصوص صلاحیت محلی، با توجه به اینکه زوج متعهد و ملزم به پرداخت نفقه‌ی زوجه و فرزندان خود است، ایجاد امکان طرح دعوا در محل اقامت خواهان از سوی زوجه در امر اشتغال زوج ایجاد خلل می‌کند و تالی فاسدهایی دارد! (محمدی، ۱۳۹۵: ۶۳).

فرضیات سؤال‌های فرعی نیز به ترتیب ذیل است:

الف. با توجه به طرز تفکر مقنن مبنی بر سهولت امر برای زوجه، چنانچه وی به تقدیم دادخواست در محل وقوع عقد نیز مایل باشد، با توجه به اصول کلی آیین دادرسی مدنی مانعی برای این امر وجود ندارد و ماده‌ی ۱۲ قانون حمایت خانواده سال ۱۳۹۱ نافی صلاحیت دادگاه محل وقوع عقد نیست.

ب. در خصوص صلاحیت محلی منعی برای توافق زوجین وجود ندارد. رویه‌ی قضایی در این خصوص متشکست است.

ج. با توجه به اصل صحت در گفتار افراد و نبود دلیل موجه قانونی در خصوص ضمیمه کردن اجاره‌نامه در محل سکونت، صرف اظهار محل اقامت کفایت می‌کند.

د. به دلیل نسخ صریح قانون اختصاص تعدادی از دادگاه‌های موجود به دادگاه‌های موضوع اصل بیست و یکم (۲۱) قانون اساسی مصوب ۱۳۷۶/۵/۸ در بند ۱۰ ماده ۵۸ قانون حمایت خانواده، که در آن برای دادگاه خانواده شعب تجدیدنظر در نظر گرفته شده بود، در قانون جدید، دادگاه تجدیدنظر، شعبی از دادگاه عمومی است.

هـ. با عنایت به صلاحیت ذاتی دادگاه خانواده نسبت به شوراهای حل اختلاف و در نظر گرفتن مراکز مشاوره خانواده با همان وظایف و فلسفه‌ی تشکیل شوراهای حل اختلاف، اقوی این است که دیگر شوراها به دعوی خانوادگی رسیدگی نکنند.

و. قانون شورای حل اختلاف در سال ۱۳۹۴ با اختصاص بخشی از صلاحیت‌های دادگاه اختصاصی خانواده به خود موجبات تداخل صلاحیت‌ها در امور خانوادگی را بیش از پیش فراهم نمود. ز. هم در امور حقوقی و هم در رسیدگی به جرایم خانوادگی به علت مصالح خانواده به عکس سایر دعاوی اصل بر غیر علنی بودن رسیدگی است.

به استناد بند ۵ ماده‌ی ۱۵ قانون نظارت بر نحوه رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰، رعایت نکردن مقررات مربوط به صلاحیت رسیدگی اعم از ذاتی یا محلی از موجبات محکومیت به یکی از مجازات‌های انتظامی درجه‌ی چهار تا هفت و از موجبات نقض رأی است. موضوع مهم دیگر در بحث حاضر، تداخل صلاحیت‌ها در نحوه‌ی تشکیل برخی مراجع است؛ مانند اینکه دادگاه خانواده باید با قاضی مشاور تشکیل شود و در غیر این صورت رأی صادره اعتبار حقوقی ندارد. این در حالی است که در شوراهای حل اختلاف جلسات رسیدگی به دعوی مطروحه بدون قاضی هم تشکیل می‌شود. به نظر می‌رسد، اصل بر غیرعلنی بودن رسیدگی دعوی خانوادگی است، اما در محاکم عمومی اعم از کیفری و حقوقی اصل بر علنی بودن است (ماده‌ی ۳۵۲ قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۹۲). در شوراهای حل اختلاف نیز اصل کلی در این رابطه وجود ندارد و باید قائل

به تفکیک شد و اصل را در نوع دعاوی تعیین کرد. به استناد بند الف ذیل مادهی ۳۵۲ قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۹۲، در جرایم امور خانوادگی دادگاه عمومی کیفری پس از اظهار عقیده‌ی دادستان، قرار غیرعلنی بودن محاکمه را در همه‌ی موارد صادر می‌کند. بنابراین اصل بر غیرعلنی بودن جرایم مربوط به امور خانوادگی است. آیا می‌توان این اصل را به تمام دعاوی مربوط به دعاوی و امور خانوادگی در سایر مراجع مانند شوراهای حل اختلاف و دادگاه‌های عمومی حقوقی در مقام رسیدگی به دعاوی خانوادگی و دادگاه‌های خانواده تسری داد؟ یکی از خلأهای قانون حمایت خانواده سال ۱۳۹۱ این است که در این باره تصریحی ندارد. برخلاف قانون حمایت خانواده سال ۵۳ که در مادهی ۲۴ به برگزاری غیرعلنی دادگاه خانواده اشاره داشت. در اصل ۱۶۵ قانون اساسی نیز اصل بر علنی بودن دادگاه است، ولیکن با وجود مادهی ۲۴ قانون حمایت خانواده ۵۳ -که به نظر نسخ نشده- می‌توان کماکان اصل برگزاری غیرعلنی محاکم خانواده را جاری دانست. قانون شوراها نیز در این باره تعیین تکلیف نکرده است. با توجه به متخصص نبودن اعضای شورا در موضوعات و ثمرات نظارت بر نحوه‌ی رسیدگی آن مرجع شایسته بود، علنی یا غیرعلنی بودن جلسات تصریح می‌شد. این اختلافات در تداخل صلاحیت‌ها راجع به یک موضوع اهمیت بیشتری پیدا می‌کند و نباید نظری اتخاذ شود که مشکل ترجیح بلامرغ پدید آید.

در مورد پیشینه‌ی تحقیق باید گفت، به دلیل کمبود کتاب‌های تحلیلی و نبود پایان‌نامه‌ها درباره‌ی قانون جدید، این نوشتار با محدودیت مواجه شد. با گذشت بیش از سه سال و اندی از تصویب قانون، اهل قلم در مجلات علمی قانون حمایت خانواده سال ۱۳۹۱ را کمتر تحلیل کرده‌اند. شاید با تبیین اهمیت موضوع و بیان کاربردهای مباحث در حوزه‌ی عمل بتوان این نقیصه را برطرف کرد.

اختیار صورت دادن کارها در حدود قانون را صلاحیت ذاتی گویند و در رابطه با حوزه اعمال عمل‌ها صلاحیت محلی خوانند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸؛ ۴۴۸) در این نوشتار تداخل اختیار صورت دادن کارها بررسی می‌گردد.

۱- تداخل صلاحیت محاکم خانواده با شوراهای حل اختلاف

صلاحیت ذاتی دادگاه خانواده و موارد تداخل صلاحیت آن با شورای حل اختلاف محل تأمل است. بر اساس مادهی ۴ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱/۱۲/۱ رسیدگی به دعاوی مالی خانواده مانند جهیزیه، مهریه و نفقه (اعم از نفقه زوجه و اقارب) در صلاحیت اختصاصی دادگاه خانواده قرار گرفت. در آن برهه‌ی زمانی و تا قبل از تصویب قانون شوراها در آذرماه ۱۳۹۴، نظر بر این بود که شورای حل اختلاف صلاحیت رسیدگی به دعاوی مذکور را نباید داشته باشد، ولو

اینکه از حیث مالی داخل در نصاب صلاحیت شوراها می‌توانست در دعاوی خانوادگی - که از جمله دعاوی مدنی هستند - در صورت تراضی طرفین برای صلح و سازش اقدام و نتیجه را برای صدور گزارش اصلاحی به دادگاه خانواده ارسال کند.^۱ (منصوری، ۱۳۹۲: ۵۰) بنابراین در صورت محقق نشدن صلح و سازش شوراها باید قرار عدم صلاحیت صادر می‌کردند. اما ماده‌ی ۹ قانون جدید شوراها حل اختلاف سال ۱۳۹۴ خلاف نظریه‌ی فوق را مقرر داشت و دعاوی مهریه، نفقه و جهیزیه را تا سقف مقرر در قانون مذکور (۲۰۰ میلیون ریال) در صلاحیت شورا قرار داد (تفکیک موضوعات مالی خانواده). سؤال این است که میان دعاوی مالی مهریه و نفقه و جهیزیه با سایر دعاوی مالی خانواده مانند اجرت‌المثل ایام زوجیت، نحل و شرط انتقال تا نصف دارایی چه تفاوتی وجود دارد که گروه اول تا سقف مالی مقرر در صلاحیت شوراها قرار دارند، اما سایر دعاوی در صلاحیت شوراها نبوده و ترجیح بلامرغ ایجاد شده است؟

لازم به ذکر است که در بخش مربوط به حذف موارد مغایر در ماده ۵۸ قانون حمایت خانواده، به نسخ قانون مربوط به شوراها حل اختلاف سال ۱۳۸۷ و صلاحیت مربوط به آن در دعاوی خانواده، اشاره‌ای نشده است! تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۲۱ لایحه حمایت خانواده مقرر می‌داشت: «کلیه‌ی اختلافات و منازعات قابل طرح در شوراها حل اختلاف می‌باشد به استثناء حکم طلاق که باید به دادگاه ارجاع شود» اما این تبصره در متن نهایی قانون سال ۱۳۹۱ حذف شد که شاید مویدی دیگر مبنی بر عدم صلاحیت شوراها در ورود به دعاوی خانوادگی بود. اداره‌ی حقوقی قوه قضائیه نیز در نظریه‌ی ۷/۲۸۸۲-۱۶/۵/۱۳۸۹ عدم صلاحیت ذاتی شورای حل اختلاف در رسیدگی ماهوی به دعاوی خانوادگی را تصریح کرد. در بند (ه) ماده‌ی ۱۰ قانون شوراها مصوب ۱۳۸۷، تصریح شده بود که شورا نسبت به آن دسته از دعاوی که در صلاحیت مراجع اختصاصی یا مراجع قضایی دادگستری است، صلاحیت رسیدگی ندارد. با توجه به صلاحیت ذاتی دادگاه خانواده و تشخیص آن به عنوان مرجع اختصاصی، این نتیجه حاصل می‌شد که شورای حل اختلاف صلاحیت رسیدگی به امور و دعاوی خانوادگی را ندارد، زیرا قانون‌گذار دادگاه خاص را برای رسیدگی به امور و دعاوی خانوادگی اختصاص داده بود و این امر مبین اهمیت خاص این دعاوی است. همچنین از آنجا که برای قضاوت دادگاه خانواده وجود برخی شرایط مقرر شده است که چنانچه قضاوت دادگاه‌های عمومی آن شرایط را نداشته باشند، صلاحیت رسیدگی به دعاوی خانوادگی را ندارند، به طریق اولی اعضای شورای حل اختلاف که واجد پایه و سمت قضایی نیستند را باید از رسیدگی به این دعاوی ممنوع دانست (اسدی و شکر، ۱۳۹۳: ۷۴). در هر حال این نظر در غیر از سه مصداق تصریح شده در ماده‌ی ۹ قانون شوراها (مصوب ۱۳۹۴) یعنی مهریه، نفقه و جهیزیه، راجع به بحث

رسیدگی همچنان حکم فرماست، اما بحث تداخل صلاحیت‌ها برای صلح و سازش لاینحل مانده است. در مجموع ماده‌ی ۹ قانون شوراها، میان صلاحیت رسیدگی آن مرجع به دعاوی خانوادگی تفکیکی قائل شد که مبنای آن مبهم است!

شورای حل اختلاف در رسیدگی به جنبه‌ی جزایی برخی از دعاوی خانوادگی نیز صلاحیت رسیدگی دارد و چنانچه مرتکب جرایم موضوع ماده‌ی ۵۴ قانون حمایت خانواده (خودداری از انجام تکالیف مربوط به حضانت و ممانعت از ملاقات طفل)، تحت تعقیب کیفری قرار گیرد، با توجه به اینکه مجازات بزه مذکور با لحاظ ماده‌ی ۱۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، از نوع مجازات‌های درجه‌ی ۸ است، رسیدگی به این جرایم در صلاحیت شوراها حل اختلاف بوده و تداخل این نوع از صلاحیت به نفع شوراها شد. (نظریه‌ی مشورتی اداره‌ی حقوقی به شماره ۱۳۹۳/۹/۲۴-۷/۹۳/۲۳۰۵).

وفق ماده‌ی ۹ قانون شوراها دعاوی راجع به مهریه‌ی غیرمنقول گرچه به قیمت منطقه‌ای یا با ارزش معاملاتی محاسبه می‌شود و ممکن است در نصاب مقرر صلاحیت شورا باشد، اما به لحاظ موضوعی از صلاحیت شوراها خارج و در صلاحیت ذاتی دادگاه خانواده قرار دارد. در خصوص هزینه‌ی دادرسی وفق بخشنامه «یکنواخت سازی هزینه‌های دادرسی در سال ۱۳۹۴» هزینه‌ی دادرسی در دعاوی مالی غیرمنقول و خلع ید از اعیان غیرمنقول (موضوع قسمت اخیر بند ۱۲ ماده‌ی ۳ قانون مذکور)، ارزش خواسته مطابق ارزش معاملاتی املاک در منطقه تقویم و بر اساس آن هزینه‌ی دادرسی اخذ می‌شود.

چنانچه خواسته‌ی دعوی مالی باشد، بهای خواسته برای تشخیص صلاحیت مؤثر است. بنابراین اگر مبلغ معین شده در ستون خواسته در صلاحیت دادگاه عمومی باشد، رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه عمومی خواهد بود. هر چند بنا بر نظر دادگاه، مبلغی که خواهان مستحق آن است کمتر از مقداری باشد که در صلاحیت شورای حل اختلاف است، زیرا این امر مربوط به ماهیت دعوی است و مؤثر در حکم است نه در صلاحیت دادگاه^۱ (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲: ج ۴، ص ۶۴۰). یکی از نکات مطرح در تداخل صلاحیت دادگاه خانواده با شورای حل اختلاف، تفکیکی است که در ماده‌ی ۹ قانون شوراها رخ داد و برخی دعاوی خانواده را در صلاحیت شوراها قرار داد. این بحث در تعیین جلسات دادرسی تأثیرگذار بود. توضیح اینکه به استناد ماده‌ی ۱۰ قانون حمایت خانواده ۱۳۹۱ در دعاوی مشمول صلاحیت دادگاه‌های خانواده، تأخیر جلسه‌ی دادرسی تا دو بار امکان‌پذیر است. باید توجه داشت که امکان تأخیر جلسه‌ی دادرسی به درخواست یکی از زوجین آن هم برای دو بار با وجود اوقات دادرسی طولانی در دعاوی خانوادگی توجیه منطقی

ندارد. ماده‌ی ۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی امکان تأخیر را منوط به رضایت طرفین و فقط برای یکبار از اختیارات قضایی قرار داده است. با وجودی ماده ۱۰ قانون حمایت خانواده هر یک از اصحاب دعوی می‌تواند به تنهایی دو بار جلسه‌ی دادگاه را به تأخیر بباندازد که این امر خود موجب اطاله‌ی دادرسی خواهد بود و در عمل فرد متقاضی، با هر نیتی این امر را برای حفظ کیان خانواده لازم می‌داند و قاضی دادگاه نیز برای حفظ مصلحت خانواده در عمل ناگزیر به پذیرش موضوع خواهد شد. در هر حال به استناد ماده‌ی ۱۹ و تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۱۸ قانون شوراها که جلسه‌ی دادرسی و صدور رأی را مضمون مقررات قانون خاص خود دانسته نه عموماً، شوراهای حل اختلاف در دعوی تحت صلاحیت خود قیود مذکور را ندارند و امکان تأخیر جلسه دادرسی را در چندین نوبت خواهند داشت؛ امری که منطقی به نظر نمی‌رسد و در عمل و رویه مشکل‌ساز شده و تالی فاسدهایی را به وجود آورده است! این در حالی است که به استناد بند ۴ ماده‌ی ۱۵ قانون «نظارت بر نحوه‌ی رفتار قضات»، در دعوی مضمون صلاحیت دادگاه‌های عمومی یا خانواده، تأخیر یا تجدید وقت دادرسی بدون دلیل قانونی و بدون ذکر آن از موجبات محکومیت به یکی از مجازات‌های انتظامی درجه‌ی چهار تا هفت است.

۶۴

یکی دیگر از موجبات تداخل صلاحیت، وظیفه‌ی ایجاد صلح و سازش است. بر اساس ماده‌ی ۱۹ قانون حمایت خانواده، مراکز مشاوره‌ی خانواده ضمن ارائه‌ی خدمات مشاوره‌ای به زوجین، سعی در ایجاد سازش بین آنها می‌کنند؛ لذا تداخل صلاحیت برای ایجاد صلح و سازش میان زوجین، بین نهادهای خانواده از جمله داور و مراکز مشاوره‌ی خانواده با شوراهای حل اختلاف از دیگر موارد تداخل صلاحیت‌ها تلقی می‌شود. ابهام موجود این است که با وجود مواد فصل دوم در خصوص مراکز مشاوره و فلسفه‌ی وجودی آن مبنی بر ایجاد صلح و سازش به نحو قانون‌گذاری خاص باز هم شوراها صلاحیت رسیدگی به دعوی خانوادگی را دارند؟ در بحث صلاحیت نسبت به صلح و سازش با وجود مراجع موازی با هدف مذکور، همچنان مشکلات تداخل صلاحیت در این مورد مطرح است، مانند تداخل صلاحیت شوراهای حل اختلاف در صلح و سازش با مؤسسات میانجی‌گری. میانجی‌گری و صلح (سازش)، هر دو از شیوه‌های جایگزین حل اختلاف‌اند که مقنن در ماده‌ی ۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، آنها را در عرض یکدیگر مطرح نموده و در مواد ۸۲، ۸۳ و ۸۴ این قانون سازوکار، شرایط و ضوابط مشخصی برای میانجی‌گری پیش‌بینی کرده است. صلح و سازش ممکن است در نتیجه‌ی میانجی‌گری یا از هر طریق دیگری حاصل شود. بر این اساس قانون‌گذار در مقررات مختلف از جمله ماده‌ی ۱۹۲ قانون آیین دادرسی کیفری به آن اشاره کرده است^۱ (محمدی، ۱۳۹۳: ۸۵).

وفق ماده‌ی ۲۷ قانون حمایت خانواده سال ۹۱، در کلیه‌ی موارد درخواست طلاق، به جز طلاق توافقی، دادگاه باید به منظور ایجاد صلح و سازش موضوع را به داوری ارجاع دهد. دادگاه در این موارد باید با توجه به نظر داوران رأی صادر و چنانچه آن را نپذیرد، نظریه‌ی داوران را با ذکر دلیل رد کند. بر اساس ماده‌ی ۱۴ آیین‌نامه‌ی قانون حمایت خانواده، داوران موظفاند با تشکیل جلسه یا جلسات متعدد با حضور زوجین و در صورت امتناع بدون حضور زوجین یا یکی از آنها برای رفع اختلاف و اصلاح ذات‌البین تلاش کنند. به نظر می‌رسد، در ایجاد صلح و سازش نهاد داوری در تشکیلات دادگاه خانواده نهادی موازی و در تداخل با صلاحیت شوراهاست. علاوه بر داوری، نهاد دیگر در تداخل صلاحیت صلح و سازش با شوراهای حل اختلاف مراکز مشاوره‌ی خانواده هستند که مستند به مواد ۱۶ و ۴۶ آیین‌نامه‌ی قانون حمایت خانواده به منظور تحکیم مبانی خانواده و جلوگیری از افزایش اختلافات خانوادگی و طلاق و سعی در ایجاد صلح و سازش، ایجاد شده است. در حوزه‌های قضائی که مراکز مشاوره‌ی خانواده ایجاد شده، ضمن ارائه‌ی خدمات مشاوره‌ای به زوجین، در موارد مربوط سعی در ایجاد سازش کرده و در صورت حصول سازش به تنظیم سازش‌نامه مبادرت می‌ورزند.

۶۵

یکی از موارد تداخل صلاحیت محاکم خانواده و شوراها در نفقه و هزینه‌های حضانت است که نیاز به تبیین دقیق قانونگذار دارد. ماده ۱۱۹۹ قانون مدنی مربوط به «نفقه‌ی اقارب» و ماده ۱۱۷۲ راجع به «هزینه‌ی حضانت» می‌باشد. علاوه بر سلسله مراتب تعهد، تفاوت دیگر هزینه‌ی حضانت با نفقه‌ی اقارب در این است که نفقه‌ی اقارب تعهدی متقابل بوده ولی هزینه‌ی حضانت کودک تعهدی یکجانبه است. (گرچی و همکاران، ۱۳۸۴: ۴۵۹) هزینه‌ی حضانت محدود به زمان معینی است ولی نفقه‌ی اقارب نسبی، نامحدود است. این تداخل از نوع درهم ریختگی مفاهیم است و از انواع بسیار نادر تداخل می‌باشد.

۲- تداخل صلاحیت محاکم خانواده با دادگاه‌های عمومی حقوقی

برخی صور محقق در اختلافات مالی میان زوجین در موارد احصایی ماده‌ی ۴ قانون حمایت خانواده ذکر نشده است و دادگاه خانواده در رسیدگی ماهوی به این دعاوی صلاحیت ندارد؛ لذا به نظر می‌رسد، رسیدگی به برخی از دعاوی مالی زوجین در صلاحیت ذاتی دادگاه عمومی قرار دارد. گرچه این موارد از موضوعات اختلافی است، اما در هر حال نباید صلاحیت مراجع دادگاه عمومی و دادگاه خانواده در این موارد تداخل داشته باشد، گرچه اقتضای رسیدگی به این دعاوی در هر دو مرجع وجود دارد. در ذیل به برخی از این دعاوی اشاره شده و نظر مستدل مختار نیز بیان می‌شود.

بر اساس ماده‌ی ۱۰۹۲ قانون مدنی (در مورد طلاق زوجه قبل از نزدیکی و استرداد نیمی از مهریه در صورت پرداخت آن)، دعوای مطالبه‌ی وجه که در بذل مهریه ریشه دارد، در صلاحیت دادگاه عمومی است و علت آن را باید در احصایی بودن ماده‌ی ۴ قانون حمایت خانواده دانست، ولی این گونه به نظر می‌رسد که در طرف مقابل و با عنایت به اینکه این مطالبه‌ی وجه به عبارتی «استرداد مهریه»ی پرداخت شده است - در مواردی که واقعاً پرداختی وجود داشته باشد - و در سایر موارد نیز در بذل مهریه ریشه دارد، دادگاه خانواده صالح به رسیدگی است که این نظر مستبعد نیست.

در دعوای استرداد طلا، با اینکه طبق برخی از نظرات مشورتی اداره‌ی حقوقی دادگستری دادگاه خانواده صالح است،^۱ اما به نظر می‌رسد این دعوا خارج از موارد حصری ماده‌ی ۴ قانون حمایت خانواده بوده و بنا به نصاب مقرر، در صلاحیت دادگاه عمومی حقوقی یا شورای حل اختلاف است.

دعاوی موضوع ماده‌ی ۳۰ قانون حمایت خانواده مبنی بر مطالبه‌ی وجه از سوی زوجه نسبت به زوج با اینکه برای اولین بار در قانون جدید حمایت خانواده تصریح شد، اما به نظر می‌رسد در صلاحیت دادگاه خانواده نیست؛ امری که احصایی بودن موارد مذکور در ماده‌ی ۴ قانون حمایت خانواده آن را تأیید می‌کند، اما روح حاکم بر قانون حمایت خانواده مؤید آن نیست! البته استدلال لفظی، حاکم بر این روح‌گیری است و خود قانون‌گذار باید در صدد اصلاح چنین اشکالاتی باشد.

در هر حال، دعاوی موضوع ماده‌ی ۳۰ قانون حمایت خانواده مبنی بر مطالبه‌ی وجه از سوی زوجه نسبت به زوج نیز در صلاحیت دادگاه‌های عمومی است. اگر چه صلاحیت دادگاه خانواده در این گونه دعاوی - که خواسته‌ی آنها مطالبه محسوب می‌شود - منطقی به نظر می‌رسد، اما در ظاهر با هیچ یک از شقوق مندرج در ماده‌ی ۴ (صلاحیت‌های محاکم خانواده) سازگاری ندارد.

متفرعات دعوای ناشی از تغییر جنسیت، موضوع بند ۱۸ ماده‌ی ۴ مانند تغییر مشخصات هویتی اسناد سجلی نیز در صلاحیت دادگاه خانواده نیست. لازم به ذکر است که تغییر جنسیت تعهدات سابق طرفین را که مستقر شده تغییر نداده و همچنان آن تعهدات با همان عناوین باقی است، مانند مهریه که تبعاً در صلاحیت دادگاه خانواده یا شورای حل اختلاف قرار دارد نه دادگاه عمومی.

رسیدگی به دعاوی خسارات ناشی از برهم زدن عروسی - نه نامزدی مصرح در بند ۱ ماده‌ی ۴ قانون حمایت خانواده - مانند برهم زدن عروسی چند ساعت قبل از برگزاری مراسم با وجود پخش کارت عروسی از سوی زوجین و التزام ضمنی به برگزاری چنین مراسمی نیز در موارد احصایی ماده‌ی ۴ نبوده، اما به نظر می‌رسد، رسیدگی به این دعاوی بر خلاف روح قانون حمایت خانواده است و به استناد ترجیح بلامرغ بودن نسبت به خسارات ناشی از برهم زدن نامزدی، در صلاحیت دادگاه عمومی حقوقی است.

دعوی مطالبه‌ی وجه چک از زوج که بابت تغییر و تبدیل تعهد مهریه صادر شده نیز از موارد صلاحیت دادگاه عمومی حقوقی است. اگر زوجین درباره‌ی مهریه این‌گونه توافق کنند که زوج بابت مهریه‌ی زوجه به او معادل مبلغ مهریه، چک پرداخت کند و در آن ذکر کند که «بابت مهریه» آیا این امر تبدیل تعهد به اعتبار تبدیل متعهد به است یا خیر و تعهد سابق در خصوص مهریه به قوت خود باقی است؟ ثمره‌ی پاسخ به این مسئله تشخیص مرجع صالحی به رسیدگی دعوی است که در آن وجه سند تجاری صادره مانند چک به علت کارساز نبودن، مطالبه شود. اگر نظر بر این باشد که در این مورد توافق طرفین و رضای آنها در خصوص صدور سند تجاری بابت مهریه، تبدیل تعهد است، رسیدگی به این دعوی چک در صلاحیت دادگاه عمومی حقوقی است، ولی اگر به تبدیل نشدن تعهد نظر داده شود، دادگاه خانواده صالح به رسیدگی به دعوی چک است. هرگاه زوج سه دانگ از منزل مسکونی خود را به هر عنوان به زوجه منتقل کند، در صورت ادامه‌ی سکونت مشترک در آن منزل، آیا دعوی زوجه مبنی بر مطالبه‌ی اجرت‌المثل ایام تصرف علیه زوج مسموع است؟ در این باره باید گفت که اولاً دعوی زوجه در فرض مذکور امکان استماع دارد،^۱ ثانیاً طبق عموماً، این دعوی مالی زوجین، در صلاحیت دادگاه عمومی حقوقی قرار می‌گیرد. دعوی موضوع ماده‌ی ۴۳ قانون حمایت خانواده مبنی بر «اخذ اجازه خروج طفل یا مجنون از کشور» با اینکه اقتضا داشت در ماده‌ی ۴ قانون حمایت خانواده تصریح می‌شد، در صلاحیت دادگاه عمومی حقوقی قرار می‌گیرد. لازم به ذکر است که برخی با ظاهر بینی و استدلال قشری و بسیار سطحی صرف اشاره به این حق مادر برای ممنوع‌الخروجی طفل از کشور یا اخذ اجازه برای خروج در قانون حمایت خانواده را دلیل بر صلاحیت دادگاه خانواده دانسته‌اند، اما برای تقریب به ذهن باید این سؤال را مطرح کرد که مگر صرف اشاره به مقررات کیفی در قانون ثبت با صلاحیت مراجع ثبتی نسبت به رسیدگی جرایم ثبتی ملازمه دارد؟!

یکی دیگر از موارد تداخل صلاحیت دادگاه خانواده با دادگاه عمومی حقوقی دعوی مطالبه‌ی مهریه‌ی افزایش یافته پس از نکاح است. سؤال این است که در دعوی مطالبه‌ی مهریه‌ی افزایش یافته پس از نکاح آیا مطابق بند ۶ ماده‌ی ۴ قانون حمایت خانواده، دادگاه خانواده صلاحیت رسیدگی به آن دعوا را دارد یا دادگاه عمومی صالح به رسیدگی این دعواست؟ برای پاسخ به این سؤال، ابتدا باید معلوم شود که به چه چیزی مهر گویند؟ در این باره دو دیدگاه وجود دارد؛ طبق دیدگاه اول، به توافق اولیه در هنگام وقوع عقد نکاح، مهر گویند و افزایش بعدی باعث اطلاق عنوان مهریه بر آن نمی‌شود، زیرا عبارت ماده‌ی ۲۲ قانون حمایت خانواده عنوان مهریه را به توافق زمان وقوع نکاح قرار داده و از سوی دیگر به شرح نظریه‌ی شماره‌ی ۱۳۸۸/۵/۱۲-۸۸/۳۰/۳۵۰۷۹ شورای

۱- نظریه‌ی شماره‌ی ۱۳۸۹/۳/۲-۷/۱۲۲۵ اداره‌ی حقوقی قوه قضائیه

نگهبان، مهریه‌ی شرعی همان است که ضمن عقد واقع شده و از دیاد مهر بعد از عقد شرعاً صحیح نیست و ترتیب آثار مهریه بر آن خلاف موازین شرع شناخته شد؛^۱ لذا به نظر می‌رسد، توافقات بعدی زوجین در این باره از شمول مقررات مهریه خارج و در قالب تعهدات افراد نسبت به یکدیگر است^۲ که می‌توان به صورت مطالبات عادی پیگیری کرد. نظریه‌های مشورتی اداره‌ی حقوقی نیز بر صدق نکردن عنوان مهر در این موارد دلالت دارد.^۳ عده‌ای از حقوق دانان نیز این افزایش مهریه بعد از عقد را مهریه نمی‌دانند (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲: ج ۳، ۴۰۱) (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶ (الف): ج ۳، ۲۲۶). در مقابل دیدگاه دوم این افزایش را با صدق عرفی عنوان مهر، مهرالمسمی محسوب نموده و صحیح و لازم‌الوفای می‌دانند (محقق داماد، ۱۳۹۰: ۱۸۹). با توجه به دیدگاه‌های فوق، چنانچه توافق بعد از نکاح نسبت به مهریه، مهریه محسوب نشود، دیگر اعمال مقررات موضوع مهریه نسبت به میزان افزایش یافته در بحث صلاحیت دادگاه خانواده جایگاهی ندارد (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۲ (ب): ۴۰۱) گرچه توافق انجام شده با هر عنوانی که باشد، لازم‌الوفای است. اشکال دیدگاه دوم این است که با توجه به صلاحیت ذاتی دادگاه خانواده و محصور بودن موارد آن، میزان تعیین شده ضمن عقد - که به آن مهریه به معنی خاص و دقیق خود گویند - در صلاحیت دادگاه خانواده قرار می‌گیرد، اما نسبت به مازاد که به آن مهر نگویند و مقررات مهر هم نباید راجع به آن اعمال شود، نمی‌تواند در صلاحیت دادگاه خانواده باشد و باید در دادگاه عمومی رسیدگی شود (تفکیک در صلاحیت!). با پذیرش قول دوم - مبنی بر صدق عنوان مهر به مبلغ افزایش یافته - این اشکال در صلاحیت و تداخل و تفکیک محاکم پدید نمی‌آید.

یکی دیگر از موارد تداخل، دعوای «ابطال اقرارنامه رسمی» مبنی بر دریافت مهریه‌ی زوجه است که در صلاحیت دادگاه عمومی است نه دادگاه خانواده و به نظر می‌رسد، چون از موارد دعوای مالی منقول است، در صورت نصاب مقرر در صلاحیت شورای حل اختلاف نیز قرار دارد. همچنین است دعوای مربوط به ابطال اسناد گذشت‌های غیر رسمی.

همچنین به نظر می‌رسد، دادخواست «ابطال اجرائیه‌ی مهریه» که از طریق اجرای ثبت مطالبه می‌شود، در صلاحیت دادگاه عمومی است نه دادگاه خانواده.

رسیدگی به دعوای مطالبه‌ی منع از اشتغال موضوع ماده‌ی ۱۱۱۷ قانون مدنی نیز در صلاحیت دادگاه خانواده محسوب نمی‌شود. البته نظر مشورتی شماره‌ی ۷/۲۴۷۵ مورخ ۱۳۶۲/۵/۱۵، دادگاه مدنی خاص را به عنوان مرجع قضایی خاص حاکم در این موضوع، صالح به رسیدگی دانسته است، اما در مورد صلاحیت دادگاه خانواده در این باره به شدت تردید وجود دارد.

۱- رأی شماره‌ی ۸۸-۴۸۸/۶/۱۵ هیئت عمومی دیوان عدالت اداری

۲- نظیر ماده‌ی ۱۰ قانون مدنی

۳- نظریه مشورتی شماره ۷/۶۲۴-۱۹/۸۳/۲

در بند ۵ قانون «اختصاص تعدادی از دادگاه‌های موجود به دادگاه‌های موضوع اصل ۲۱ قانون اساسی (دادگاه خانواده) سال ۷۶» رسیدگی به موضوع نخله‌ی ایام زوجیت به عنوان یکی از موارد صلاحیت محاکم خانواده ذکر شده بود، ولیکن در ماده‌ی ۴ قانون حمایت خانواده ۱۳۹۱ که در مقام بیان صلاحیت‌ها بوده، به نخله اشاره‌ای نشده است! به علت حصری بودن موارد مندرج در ماده‌ی ۴ قانون حمایت خانواده و صلاحیت استثنایی این مرجع در رسیدگی به دعاوی خانوادگی رسیدگی به موضوع نخله در صلاحیت دادگاه‌های عمومی قرار داده شود و با توجه به سابقه‌ی تقنینی صلاحیت دادگاه‌های خانواده در شمول آن به دعاوی ناشی از نخله‌ی ایام زوجیت و ماهیت خود این دعوا، جدا کردن صلاحیت این دعوی نسبت به سایر دعاوی مالی میان زوجین ترجیح بلامرغ است. بر این اساس باید این گونه نتیجه گرفت، از آنجا که نخله از توابع تصمیم دادگاه به طلاق است، در دادگاه خانواده به آن رسیدگی می‌شود (اسدی و شکر، ۱۳۹۳: ۸۹ و ۹۰). به عبارت دیگر، وفق ماده‌ی ۲۹ قانون حمایت خانواده تصمیم‌گیری راجع به نخله‌ی ایام زوجیت ضمن تصمیم دادگاه خانواده راجع به گواهی عدم امکان سازش یا الزام به طلاق خواهد بود و نمی‌توان در این مورد چنین استدلال کرد که چون رسیدگی به دعاوی نخله در صلاحیت‌های مندرج در ماده‌ی ۴ قانون حمایت خانواده ذکر نشده؛ لذا دادگاه عمومی صلاحیت رسیدگی این نوع از دعاوی مالی میان زوجین را دارد.

باید توجه داشت که به استناد ماده‌ی ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی، در مواردی که دادگاه صلاحیت رسیدگی به دعوی را نداشته باشد، خوانده می‌تواند ضمن پاسخ نسبت به ماهیت دعوا ایراد کند. این ایرادها و اعتراضها باید تا پایان اولین جلسه‌ی دادرسی اظهار شود، مگر اینکه سبب ایراد متعاقباً حادث شود. هر گاه ایرادات تا پایان جلسه‌ی اول دادرسی اعلام نشده باشد، دادگاه مکلف نیست جدا از ماهیت دعوا نسبت به آن رأی دهد. در این مورد هرگاه دادگاه خود را صالح نداند، به استناد ماده‌ی ۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی قرار عدم صلاحیت صادر می‌کند و اگر به موضوعی که در صلاحیتش نباشد، رسیدگی کند این امر از موجبات نقض رأی در تجدیدنظر خواهد بود.

نتیجه آنکه، دادگاه‌های اختصاصی استثنایی هستند و اصل بر صلاحیت مراجع عمومی است. ماده‌ی ۳ قانون «اصول تشکیلات عدلیه» در تفکیک دادگاه‌های عمومی از اختصاصی بیان داشته، محاکم عمومی آن است که حق رسیدگی به تمام دعاوی را دارد غیر از آنچه قانون به صراحت استثنا کرده است. ماده‌ی ۴ همین قانون نیز محاکم اختصاصی را محاکمی می‌داند که به هیچ امری حق رسیدگی ندارد، غیر از آنچه قانون به صراحت اجازه داده است. با عنایت به صلاحیت عام دادگاه‌های عمومی در مصادیق و دعاوی نامبرده شده، از آنجا که در ماده‌ی ۴ قانون حمایت

خانواده صراحتی وجود ندارد، در صورت تردید در صلاحیت، این دعاوی در صلاحیت دادگاه‌های عمومی قرار می‌گیرند.

لازم به توضیح است، با عنایت به ماده‌ی ۹ قانون شوراهای حل اختلاف سال ۹۴، مباحث فوق به موضوع تداخل صلاحیت دادگاه خانواده با شوراها در اختلافات مالی نیز تسری دارد. استطراداً در اینجا قابل ذکر است که در بحث دعاوی زوج علیه زوجه طبق قاعده کلی و اصل حاکم دادگاه محل اقامت خوانده (زوجه) صالح به رسیدگی است. حال مسئله در این صورت این است که با توجه به تبعیت اقامتگاه زوجه از زوج، در موارد نشوز زوجه «محل اقامت زوجه به عنوان خوانده دعوی» در کدام محل قرار می‌گیرد؛ محل اقامت زوج به عنوان محل زندگی مشترک یا محل اقامت زوجه که پس از نشوز اتخاذ نموده است؟ در این رابطه اختلاف است. برخی از حقوق دانان با اشاره به نظری که عدم تبعیت اقامتگاه زوجه از محل اقامت زوج را در فرض نشوز می‌رساند، نظر مذکور را مردود شناخته است و به عنوان استدلال می‌گوید چنین نظری با اطلاق ماده ۱۰۰۵ قانون مدنی معارض است و باید قائل به آن بود که ماده ۱۰۰۵ اطلاق دارد و موارد ذکر شده ذیل آن ماده، تنها استثنائات وارد بر حکم مندرج در ماده ۱۰۰۵ است که قابل توسعه به زن ناشزه نمی‌باشد. (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۶۲۲) همچنین گفته شده است هرگاه زن ناشزه بوده و بدون رضایت شوهر یا بدون اجازه‌ی دادگاه، خانه شوهر را ترک کند، اقامتگاه او جدای از اقامتگاه شوهر نخواهد بود. زیرا نشوز (نافرمانی و عدم ایفای وظیفه) که امری خلاف قانون است، نباید موجب تغییر اقامتگاه و دگرگونی وضع حقوقی زن از این لحاظ باشد. (صفایی، ۱۳۸۱: ۵۷) دیدگاه مذکور تالی فاسدهای فراوان دارد.

۳- تداخل صلاحیت محاکم خانواده و اجرای ثبت

در برخی موارد صلاحیت دادگاه خانواده با صلاحیت سایر مراجع جمع می‌شود یعنی هم دادگاه خانواده و هم مرجع دیگر نسبت به آن دعوی صالح به رسیدگی‌اند و امکان طرح دعوی در هر دو مرجع به صورت هم‌زمان وجود دارد، مانند صلاحیت ادارات ثبت اسناد و دادگاه خانواده نسبت به دعاوی مهریه. این نوع از صلاحیت را می‌توان «صلاحیت قابل انعطاف» نام گذاری نمود. مواردی که قاعده‌ی صلاحیت قابل انعطاف است خواهان اجازه دارد که دعوا را در دادگاه‌های متعدد اقامه کند (صدرزاده افشار، ۱۳۸۵).

عده‌ای مطالبه‌ی مهریه از دو مرجع را غیرممکن می‌دانند و در این باره حتی به استدلال‌های مربوط به موجودات طبیعی مبنی بر مشغول نبودن دو ذمه به یک تعهد یا ممکن نبودن مطالبه‌ی متعدد از دو مرجع نسبت به یک امر، تمسک می‌کنند.

درک موجودات اعتباری، فهم جواز تجمیع صلاحیت‌ها را آسان می‌کند. برای تبیین موضوع این توضیح لازم است که فرق طلب و حق مطالبه واضح است، زیرا اولاً ممکن است طلب واحد در برابر حق مطالبه‌ی متعدد قرار گیرد و ثانیاً ممکن است حق مطالبه ساقط شود، ولی طلب باقی بماند. اثر این تحلیل در پذیرفتن ضمان ضم ذمه‌به‌ذمه خود را نمایان می‌کند. که در آن تکثیر حق مطالبه می‌شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶ (الف)، ج ۳: ص ۳۳۵). این امر نشان‌گر امکان وصول اجرایی هم‌زمان مهریه از طریق اداره‌ی ثبت اسناد و مرجع قضایی است. عده‌ای امکان مطالبه‌ی مهریه از دو مرجع را خلاف عدالت دانسته‌اند! بنا به اعتقاد این گروه مطالبه‌ی یک دین از دو محل خلاف عدالت است. در صورتی که داین به یکی از دو مرجع قضایی یا ثبتی مراجعه کند، دیگر حق طرح موضوع در مرجع دیگر را ندارد، مگر اینکه دعوی خود را از مرجعی که اقدام کرده مسترد و در مرجع دیگر طرح دعوا کند (مجموعه نشست‌های قضایی، ۱۳۸۲: ج ۲: ص ۴۸۰). به نظر می‌رسد، این گروه میان طلب و حق مطالبه خلط بحث نموده‌اند. به موجب رأی وحدت رویه شماره‌ی ۱۲ مورخ ۱۳۶۰/۳/۱۶ لازم‌الاجرا بودن اسناد رسمی برای این اسناد مزیت محسوب شده و نافی توسل به دادگاه نیست.^۱ بر اساس این رأی وحدت رویه‌ی هیئت عمومی دیوان عالی کشور، نظر به اینکه مرجع تظلمات عمومی دادگستری است؛ لذا به جز آنچه که در قانون مستثنی شده، انواع مختلف دعاوی از جمله دعاوی مربوط به اسناد رسمی و قبوض اقساطی لازم‌الاجرا در دادگاه‌های دادگستری استماع و رسیدگی می‌شود و حکم ماده‌ی ۹۲ قانون ثبت اسناد و املاک مبنی بر اینکه مدلول کلیه‌ی اسناد رسمی راجع به دیون و سایر اموال منقول بدون احتیاج حکمی از محاکم دادگستری لازم‌الاجراست، منافات و مغایرتی با حق و اختیار اقامه‌ی دعوی در دادگاه‌های دادگستری ندارد و لازم‌الاجرا بودن اسناد مزبور مزیتی است که در قانون برای چنین اسنادی در نظر گرفته شده است تا صاحبان حق بتوانند از هر طریقی که مصلحت و مقتضی می‌دانند، برای احقاق حق خود اقدام کنند.

از آثار و ثمرات دو حق مطالبه برای طلب از جمله مهریه، می‌توان به امکان ممنوع‌الخروجی بدهکار مستند به ماده‌ی ۱۷ قانون گذرنامه مصوب ۱۳۵۱/۱۲/۱۰ و ماده‌ی ۲۰۱ آیین‌نامه اجرای اسناد رسمی لازم‌الاجرا و شکایت از عملیات اجرایی مصوب سال ۱۳۸۷ اشاره کرد؛ لذا می‌توان از خروج افرادی که بدهی آنها طبق آراء قطعی محاکم و یا اجرائیه‌های ثبتی محرز شده، از کشور ممانعت کرد. بدیهی است، به صرف طرح دعوی حقوقی مبنی بر مطالبه‌ی مهریه، زوج ممنوع‌الخروج نخواهد شد،^۲ ولیکن تقاضای ممنوع‌الخروج شدن زوج از طریق اجرای ثبت در مدت زمان کوتاه‌تری نسبت به طرح دعوا در محاکم خانواده منتج به نتیجه می‌شود.

۱- مواد ۳ و ۴ شیوه‌نامه اجرایی نحوه ارشاد و رسیدگی به پرونده‌های مطالبه مهریه و اعسار مصوب ۱۳۸۵/۹/۹ ریاست محترم قوه قضائیه

۲- نظریه مشورتی شماره ۷/۵۰۸۶ مورخ ۱۳۷۵/۷/۲۹

در هر حال، با عنایت به مواد ۹۲ و ۹۳ قانون ثبت که مدلول کلیه اسناد رسمی را بدون نیاز به حکمی از محاکم عدلیه لازم‌الاجرا دانسته است و نیز با توجه به مواد ۲ و ۳ قانون آیین دادرسی مدنی که دادگاه‌ها را به رسیدگی به دعوی مطروحه مکلف کرده است، طرح دعوا در محاکم دادگستری با تقاضای اجرای مفاد اسناد رسمی مغایرتی ندارد و هر دو مرجع موظفاند به تکالیف قانونی خویش در قبال درخواست مطروحه عمل کنند. بدیهی است اقدامات مذکور تا زمانی است که یکی از دو مرجع به نتیجه‌ی نهایی رسیده و طلب وصول شده باشد. در این صورت، به لحاظ انتفای اصل موضوع، مرجع دیگر نیاز به تعقیب قانونی امر نخواهد داشت. لازم به توضیح است که نه تنها ادامه‌ی عملیات اجرایی ثبت با اقامه‌ی دعوا در دادگاه مغایر نیست، بلکه به جریان افتادن این عملیات، به گونه‌ای که به اعتراض آن در دادگاه منتهی شود، مانع اقامه‌ی دعوا نیست. از دیگر موارد تداخل در صلاحیت دادگاه خانواده با اجرای ثبت در قسمت اجرا این است که اگر زوجی محکوم‌علیه نسبت به توقیف مازاد احتمالی مال زوج - که در گذشته در ازای دین او به شخص ثالث، طلبکار وی آن را از طریق اجرای ثبت توقیف کرده، یا اینکه زوج قبل از توقیف مازاد از سوی زوج آن را وثیقه قرار داده است - از طریق اجرای دادگاه اقدام کند و سپس زوجه مستند به ماده‌ی ۳۴ قانون ثبت و آیین‌نامه‌ی اجرایی آن، طلب بستانکار اول را سپرده و تقاضای مزایده‌ی وثیقه را برای مجموع دو طلب کند، کدام مرجع به تقاضای مزایده از سوی زوجه رسیدگی می‌کند، عده‌ای معتقدند در این دعوا، اداره‌ی ثبت صلاحیت رسیدگی دارد (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲: ج ۴: ص ۶۵۳)، اما به نظر می‌رسد، چون اجرای دادگاه خانواده مازاد را توقیف کرده، پس صالح به رسیدگی است.

اگر زوجه‌ای مهریه‌ی خود را از طریق اجرای ثبت مطالبه کرده و زوج مدعی پرداخت مهریه به زوجه باشد، در این صورت زوج باید دادخواست «ابطال دستور اجراء» و صدور دستور موقت مبنی بر توقف عملیات اجرایی را از دادگاه درخواست کند؛ چرا که دادگاه مرجع صالح رسیدگی به این درخواست ابطال اجرائیه است نه اجرای ثبت. به نظر مؤلفین دادگاه صالح به رسیدگی نسبت به دادخواست ابطال اجرائیه‌ی مهریه، دادگاه عمومی است نه دادگاه خانواده دلیل این امر قانون اصلاح قانون ثبت سال ۱۳۲۲ می‌باشد.

اگر خواسته‌ی دعوی ابطال آگهی مزایده‌ی فروش ملک توقیف شده در ازای حقوق مالی زوجه باشد؛ برای مثال در آگهی مزایده اسم مالک (زوج بدهکار) را اشتباه نوشته باشند، مستند به ماده‌ی ۸ قانون اصلاح مقررات ثبت مصوب ۱۳۲۲، مقامات مربوطه‌ی اداره‌ی ثبت صالح به رسیدگی‌اند. بنابراین دادگاه خانواده صلاحیت رسیدگی به این موضوع را ندارد.

در هر حال باید گفت امکان مراجعه به دو مرجع مختلف و پیش‌بینی آن نمی‌تواند از مصادیق سوء استفاده از حق باشد و امکان مطالبه خسارت را به طرف مقابل بدهد در نظر گرفتن مطالبه خسارت برای هر یک از زوجین در موارد اعمال حقوق قانونی خود، آن‌ها را در اعمال این حقوق به حرج خواهد انداخت. چگونه می‌توان پذیرفت که شخص ملزم شود که زیان‌های ناشی از اجرای حقی را که قانون به او داده است بپردازد؟ (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶ (ب): ۲۶).

۴- تداخل صلاحیت محاکم خانواده با دادگاه‌های عمومی کیفری

موارد تداخل صلاحیت دادگاه خانواده با دادگاه عمومی کیفری و یا وظایف دادستان را در ۳ دسته می‌توان تقسیم نمود: الف) تداخل صلاحیت در امور حقوقی مالی، مانند مهرالمثل از الهی بکارت به عنف و نفقه به عنوان ضرر و زیان ناشی از جرم ترک انفاق؛ ب) تداخل صلاحیت در امور حقوقی غیرمالی مانند، اخذ اذن برای خروج طفل یا اخذ حکم ممنوع الخروجی طفل یا محجور از کشور؛ ج) اختلاف در صلاحیت در مورد موضوعات حقوق کیفری خانواده.

با توجه به اطلاق بند ۶ ماده‌ی ۴ قانون حمایت خانواده که هم شامل مهرالمثل و هم شامل مهرالمسمی می‌شود، مصادیق استحقاق مهرالمثل در قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۹۲ مانند مواد ۲۳۱^۱، ۵۷۷ و ۵۷۸^۲ و ۶۵۸^۳ در صلاحیت دادگاه خانواده است، اما به نظر می‌رسد علاوه بر دادگاه خانواده، دادگاه عمومی جزایی نیز از باب رسیدگی به ضرر و زیان ناشی از جرم صلاحیت ذاتی رسیدگی به موضوع را دارد. در غیر این صورت یعنی صلاحیت نداشتن مرجع کیفری نسبت به این دعوای حقوقی فاقد توجیه قانونی است؛^۴ برای مثال رسیدگی به دعوای مانند زنا یا به عنف دختر باکره، تفکیک میان رسیدگی به دعوای ارش البکاره و دعوای مطالبه‌ی مهرالمثل (استحقاقی ماده‌ی ۲۳۱ ق.م.ا). پس به نظر می‌رسد، جمع عنوان «ضرر و زیان ناشی از جرم» با عنوان «مهریه» در یک مرجع صالح - کیفری - امکان‌پذیر است، به عبارت دیگر مهریه به صورت مهرالمثل در این حالت عنوان ضرر و زیان ناشی از جرم را هم می‌تواند داشته باشد. نفقه نیز چنین است، هر چند در مورد نفقه دیدگاه مخالف هم وجود دارد که جمع عنوان ضرر و زیان جرم را با عناوینی مانند نفقه امکان‌پذیر نمی‌داند (اسدی و شکری، ۱۳۹۳: ۷۸). در هر حال درباره‌ی مطالبه‌ی مهرالمثل در زنا یا به عنف دختر باکره در قالب ضرر و زیان ناشی از جرم در دادگاه عمومی کیفری و هم‌زمان رسیدگی به امر کیفری نیز باز هم اشکال تداخل صلاحیت دادگاه خانواده با دادگاه عمومی پیش

۱- در موارد زنا یا به عنف و در حکم آن

۲- کندن و یا از بین بردن تمام موی سر زن

۳- ازاله بکارت غیرهمسر بدون رضایت

۴- نظر مشورتی شماره ۷/۲۱۴۸ مورخ ۱۳۶۶/۷۸ اداره حقوقی قوه قضائیه

می‌آید. بند ۶ ماده‌ی ۴ قانون حمایت خانواده، رسیدگی به دعوای مهریه را به نحو مطلق در صلاحیت دادگاه خانواده قرار داده است؛ یکی از مصادیق مهرالمثل، ازاله‌ی بکارت در غیر از روابط زناشویی است. با این وصف، مهرالمثلی که عنوان ضرر و زیان ناشی از جرم را دارد، در صلاحیت کدام مرجع است؟ با توجه به اطلاق بند ۶ ماده‌ی ۴ قانون حمایت خانواده که هم شامل مهرالمثل می‌گردد و هم شامل مهرالمسمی می‌شود، در صلاحیت دادگاه خانواده است و از سوی دیگر دادگاه عمومی جزایی نیز مستند به مواد ۱۴، ۱۵ و ۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری سال ۹۲ از باب رسیدگی به ضرر و زیان ناشی از جرم صلاحیت رسیدگی به تعیین مهرالمثل را دارد. البته با عنایت به ماده‌ی ۱۶ قانون آیین دادرسی کیفری این تداخل موجب رسیدگی هم‌زمان نخواهد شد و رسیدگی در یک مرجع صالح مانع رسیدگی مرجع صالح دیگری است؛ لذا هرگاه دعوای ضرر و زیان ابتدا در دادگاه حقوقی اقامه شود، امکان طرح همان دعوا در دادگاه کیفری وجود ندارد. چنانچه دعوای ضرر و زیان ابتدا در دادگاه کیفری مطرح و صدور حکم کیفری به دلیلی از دلایل قانونی با تأخیر مواجه شود، مدعی خصوصی می‌تواند با استرداد دعوی برای مطالبه‌ی ضرر و زیان به دادگاه حقوقی مراجعه کند.

در جرم ترک انفاق، دادگاه کیفری صالح است و در مطالبه‌ی نفقه به صراحت بندهای ۷ و ۱۴ ماده‌ی ۴ قانون حمایت خانواده، دادگاه خانواده صلاحیت ذاتی و اولیه‌ی رسیدگی را دارد. سؤال این است که آیا دادگاه کیفری در صورت رسیدگی به جرم ترک انفاق، صلاحیت رسیدگی به دعوای مطالبه‌ی نفقه به عنوان دعوای ضرر و زیان ناشی از آن را دارد؟ در پاسخ به این سؤال، اگر قائل به صلاحیت ذاتی دادگاه خانواده بوده، در این صورت دادگاه عمومی کیفری صلاحیت رسیدگی به موضوع را ندارد، به نظر می‌رسد در این نوع دعوای حقوقی هم برای رسیدگی دادگاه عمومی کیفری در رویه‌ی قضایی منعی مشاهده نمی‌شود. در حال حاضر، این بحث با تصویب ماده‌ی ۹ قانون شوراهای حل اختلاف، موضوع تداخل صلاحیت شورای حل اختلاف و دادگاه عمومی کیفری را پدید آورده است. از سوی دیگر، در خصوص صلاحیت دادگاه خانواده در رسیدگی به دعوای زوج به الزام زوج به تهیه‌ی مسکن، باید به این سؤال پاسخ داد که آیا دعوای تهیه‌ی مسکن، داخل در دعوای مطالبه‌ی نفقه است؟ به نظر پاسخ مثبت است و امکان طرح این خواسته در دادگاه عمومی کیفری به عنوان ضرر و زیان ناشی از جرم ترک انفاق وجود دارد.

موضوع تداخل صلاحیت دادگاه خانواده با مرجع کیفری در امور حقوقی غیرمالی مانند اجازه‌ی خروج یا ممنوع‌الخروجی از کشور در مورد صغار و مجانین نیز وجود دارد. تداخل صلاحیت دادگاه خانواده با اختیار دادستان ناشی از مقررات مختلف است؛ برای نمونه این سؤال مطرح است که با عنایت به قانون گذرنامه سال ۱۳۵۳، در مورد اشخاص کمتر از ۱۸ سال تمام در صورت اجازه

ندادن ولی یا قیم، آیا دادستان حق دارد اجازه‌ی صدور گذرنامه را بدهد؟ با توجه به عموم و اطلاق روایت «الحاکم ولی الممتنع» و نیز مستند به ماده‌ی ۴۲ قانون حمایت خانواده، مرجع تصمیم‌گیری درباره‌ی خروج طفل در معیت مادر، دادگاه خانواده است. به نظر می‌رسد، با توجه به تقنین جدید قانون حمایت خانواده و مؤخر بودن آن بر قانون گذرنامه، در این مورد دادگاه خانواده صالح به رسیدگی است نه دادستان.^۱

نکته‌ی دیگر آنکه به اعتقاد برخی حقوق‌دانان ادعای جنون در امور کیفری امری حسبی تلقی نمی‌شود و مرجع کیفری خود صالح به رسیدگی است (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲: ج ۳، ۴۰۱) از سوی دیگر، بند ۱۲ ماده‌ی ۴ قانون حمایت خانواده دعاوی حجر را در صلاحیت دادگاه خانواده قرار داده است، اما به نظر می‌رسد در حجر در امور کیفری، دادگاه عمومی کیفری، برای صدور قرار اناطه به صلاحیت دادگاه خانواده تکلیفی ندارد و خود مستقلاً صلاحیت رسیدگی دارد.

موضوع دیگر، راجع به اختلاف درباره‌ی صلاحیت رسیدگی به جرایم علیه خانواده است. درباره‌ی تعیین دادگاه صالح (به لحاظ صلاحیت ذاتی) برای رسیدگی به جرایم علیه حقوق و تکالیف خانوادگی دو دیدگاه وجود دارد، در ابتدای تصویب قانون حمایت خانواده، این دادگاه‌ها بسیار جنجال‌برانگیز شده بود. یک دیدگاه، جرایم علیه حقوق و تکالیف خانواده را در صلاحیت دادگاه خانواده می‌دانست. نظر دیگر رسیدگی به این نوع دعاوی را در صلاحیت محاکم عمومی جزایی قرار می‌داد.^۲ در قانون جدید حمایت خانواده درباره‌ی برخی از مصادیق مجرمانه از جمله تحویل ندادن طفل از سوی هر یک از والدین و ترک انفاق (ماده ۵۳) قانون‌گذاری شده و از طرفی در همان قانون رسیدگی به کلیه‌ی دعاوی خانوادگی در صلاحیت دادگاه خانواده منحصر شده است. با توجه به مراتب مذکور بعد از تصویب قانون حمایت خانواده رسیدگی به امور جزایی مثل ترک انفاق در صلاحیت دادگاه‌های خانواده است یا اینکه کماکان در صلاحیت محاکم جزایی است؟ یک دیدگاه معتقد است که مطابق ماده‌ی ۵۴ قانون جدید حمایت خانواده هرگاه مسئول حضانت از انجام دادن تکالیف مقرر خودداری کند یا مانع ملاقات طفل با اشخاص ذی‌حق شود، به مجازات مقرر در ماده‌ی مذکور محکوم می‌شود. بنابراین این مورد از شمول ماده‌ی ۶۳۲ قانون مجازات اسلامی تعزیرات خارج و رسیدگی به آنچه که در قانون حمایت خانواده مصوب ۹۱/۱۲/۱ ذکر شده در صلاحیت دادگاه خانواده است،^۳ اما انتقاد آشکار به نظر مذکور این است که درج جرایمی در قانون خاص موجب صلاحیت رسیدگی مرجع مندرج در آن قانون نمی‌شود. برای مثال جرایم ثبتی هیچ‌گاه در صلاحیت مراجع حل اختلاف ثبتی قرار نمی‌گیرد. از سوی دیگر، اگر رسیدگی

۱- نظریه‌ی مشورتی اداره‌ی حقوقی قوه قضائیه به شماره ۷/۹۴/۱۵۵-۱۳۹۴/۱/۲۵

۲- نظریه‌ی مشورتی شماره ۱۳۹۲/۱۲/۲۸-۲۵۴۱/۹۲/۷

۳- نظریه‌ی شماره‌ی ۹۲/۱۸/۱۲-۹۲/۶/۲۵-۹۲/۱۸/۱۲ اداره‌ی حقوقی قوه قضائیه

به جرایم مندرج در قانون حمایت خانواده سال ۹۱ در صلاحیت دادگاه خانواده دانسته شود، ترجیح بلامرّح پدید می‌آید، زیرا برخی جرایم علیه حقوق و تکالیف خانواده همچون تدلیس در ازدواج و ازدواج معتده و ذات‌البعل در قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۷۵ - بخش تعزیرات - آمده که در صلاحیت دادگاه‌های عمومی قرار می‌گیرد و دلیل این تفکیک میان جرایم خانوادگی فاقد مبنا است! رویه‌ی عملی نیز حکایت از رسیدگی موارد فوق در محاکم عمومی جزایی و صلاحیت نداشتن محاکم خانواده حکایت دارد. نظر دیگر رسیدگی به این دعاوی را در صلاحیت محاکم عمومی جزایی قرار می‌دهد.^۱ با این توضیح که طبق ماده‌ی ۴ قانون حمایت خانواده، صلاحیت دادگاه خانواده به همان بندهای هیجده‌گانه احصایی محدود می‌شود و به دعاوی کیفری موضوع ماده‌ی ۴۹ به بعد قانون مارالذکر، وفق آیین دادرسی کیفری و مراجع صالح پیش‌بینی شده در آن (دادگاه عمومی کیفری یک و دو) رسیدگی می‌شود. شایان ذکر است، موارد هیجده‌گانه‌ی احصائی در خصوص صلاحیت دادگاه خانواده در ماده‌ی ۴ قانون جدید حمایت خانواده امری استثنایی است و در صورت نیاز به افزایش صلاحیت دادگاه خانواده، نیاز به نص است. در امور استثنایی می‌بایستی به قدر متیقن اکتفاء و از تفسیر موسع خودداری کرد. مستند به ماده‌ی ۸ قانون جدید حمایت خانواده، رسیدگی در دادگاه خانواده با تقدیم دادخواست و بدون رعایت سایر تشریفات آیین دادرسی مدنی انجام می‌شود. این قانون رسیدگی در دادگاه خانواده را به تقدیم دادخواست منوط کرده و این امر حاکی از نپذیرفتن شکوائیه‌هایی است که بر روی اوراق عادی تنظیم می‌شوند یا شفاهی‌اند. بنابراین باید گفت قانون جدید حمایت خانواده تنها رسیدگی به دعاوی حقوقی مرتبط با خانواده را که در ماده‌ی ۴ احصاء شده، در صلاحیت دادگاه خانواده قرار داده و این دادگاه صلاحیت رسیدگی به دعاوی کیفری مرتبط با موضوعات داخل در صلاحیت دادگاه خانواده را ندارد (اسدی و شکر، ۱۳۹۳: ۷۱). در بند ۵ ماده‌ی ۳ لایحه‌ی قانونی تشکیل دادگاه مدنی خاص این امر تصریح شده بود که دادگاه مدنی خاص می‌تواند به امور جزایی که با دعاوی حقوقی مطروحه در آن دادگاه ارتباط مستقیم پیدا می‌کند، رسیدگی کند. چنان‌که ملاحظه می‌شود، در لایحه امکان رسیدگی به امور کیفری در دادگاه مدنی خاص تصریح شده بود. به همین نحو در صورت اراده‌ی قانون‌گذار به چنین صلاحیت ذاتی‌ای باید در قانون جدید حمایت خانواده نیز تصریح می‌شد.

البته نظر اخیر (یعنی صلاحیت دادگاه عمومی کیفری در رسیدگی به جرایم علیه حقوق و تکالیف خانوادگی) را باید به موارد صلاحیت شورای حل اختلاف مقید کرد. به عبارت دیگر در همه‌ی جرایم مربوط به حقوق و تکالیف خانواده نمی‌توان به صلاحیت دادگاه عمومی کیفری

نظر داد، بلکه برخی از این جرایم از صلاحیت ذاتی دادگاه عمومی کیفری خارج و در صلاحیت شوراهای حل اختلاف قرار گرفته است. بر این اساس، اولاً رسیدگی به جرایم موضوع ماده‌ی ۵۴ قانون جدید حمایت خانواده وفق عمومات آیین دادرسی کیفری و علی‌الاصول در دادگاه عمومی (کیفری دو) رسیدگی می‌شود. ثانیاً چنانچه مرتکب جرایم موضوع ماده‌ی ۵۴ قانون حمایت خانواده تحت تعقیب کیفری قرار گیرد،^۱ از آنجا که با لحاظ ماده‌ی ۱۹ قانون جدید مجازات اسلامی مجازات بزه مذکور از نوع درجه‌ی ۸ بوده، مستند به ماده‌ی ۹ قانون شورای حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴ رسیدگی به آن در صلاحیت شورای حل اختلاف است نه دادگاه عمومی کیفری دو.^۲ ماده‌ی ۲۹ آیین‌نامه قانون حمایت خانواده در این باره به نحو گنگ و مبهم اشاره کرده که دادگاه صالح به جرایم موضوع مواد ۴۹ الی ۵۶ قانون حمایت خانواده رسیدگی خواهد کرد.

به نظر می‌رسد، در این باره تشکیل محاکم جزایی ویژه‌ی جرایم مربوط به حقوق و تکالیف خانواده نظیر تعدیس در ازدواج، ازدواج دوم بدون اذن همسر اول، ترک انفاق و... می‌تواند راه‌گشا باشد. به علاوه در ماده‌ی ۵ لایحه حمایت خانواده که در بازنگری‌های بعدی حذف شد، به صلاحیت دادگاه خانواده در رسیدگی به جرایم مربوط به خانواده تصریح و این دعاوی از صلاحیت دادگاه‌های عمومی جزایی خارج شده بود، اما این موضوع در قانون مصوب ذکر نشد. این در حالی است که رسیدگی تخصصی به این جرایم یک مزیت محسوب می‌شود.

تشخیص صلاحیت یا عدم صلاحیت هر دادگاه نسبت به دعوی‌ای که به آن رجوع شده با همان دادگاه و مناط صلاحیت نیز تاریخ تقدیم دادخواست است مگر در موردی که خلاف آن مقرر شده باشد. چنانچه درباره‌ی اختلاف صلاحیت ذاتی دادگاه خانواده با مراجع دیگر مانند دادگاه‌های عمومی اختلافی محقق شود، پرونده برای حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال خواهد شد. رأی دیوان عالی کشور در خصوص تشخیص صلاحیت، لازم‌الاتباع است. یعنی اگر برای مثال دعوی‌ای مانند استرداد طلاها و هزینه‌های انجام شده در طول زندگی مشترک (موضوع ماده‌ی ۳۰ ق.ج.خ) در دادگاه خانواده مطرح می‌شود آن مرجع باید ضمن صدور قرار عدم صلاحیت پرونده را برای حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال کند نه اینکه خود مستقیماً به دادگاه عمومی ارسال کند. البته با این اوصاف، اصلاح ماده‌ی ۲۸ در جهت افزودن دادگاه خانواده در کنار دادگاه‌های واجد صلاحیت ذاتی (عمومی، انقلاب و نظامی) ضروری است (اسدی و شکر، ۱۳۹۳: ۱۰۸).

به استناد ماده‌ی ۱۵ قانون شوراهای حل اختلاف سال ۱۳۹۴، در صورت بروز اختلاف در صلاحیت بین شورای حل اختلاف با مرجع قضائی، نظر مرجع قضائی لازم‌الاتباع است. بنابراین

۱- هرگاه مسئول حضانت از انجام دادن تکالیف مقرر خودداری کند یا مانع ملاقات طفل با اشخاص ذی‌حق شود، برای بار اول به پرداخت جزای نقدی درجه‌ی هشت و در صورت تکرار به حداکثر مجازات مذکور محکوم می‌شود.

۲- نظریه‌ی مشورتی شماره‌ی ۷/۹۳/۲۳۰۵-۷/۹۳/۲۴-۱۳۹۳/۹/۲۴

در صورت بروز اختلاف شوراها با دادگاه خانواده، نظر دادگاه خانواده لازم‌الاتباع است، اما این امر با صلاحیت ذاتی دادگاه‌های خانواده در تناقض است.

نتیجه‌گیری

قانون‌گذار در تحولات جدید برای بهبود وضع موجود گام‌های مؤثری برداشته است، اما در امر صلاحیت ابهاماتی را به وجود آورده است. حتی در امر صلح و سازش میان مرجع‌های صلاحیت‌دار نیز تداخل و موازی‌کاری‌هایی مشاهده می‌شود.

در برخی دعاوی، صلاحیت ذاتی دادگاه خانواده با مراجع دیگر اعم از قضاوتی و غیرقضاوتی در تداخل قرار می‌گیرد. در مواردی از این تداخل، جمع صلاحیت دادگاه خانواده با مرجع دیگر و رسیدگی هم‌زمان در هر دو مرجع امکان‌پذیر نیست؛ لذا درباره‌ی مرجع صالح رسیدگی قانون تعیین تکلیف می‌کند. علت تداخل در این موارد اقتضای رسیدگی در هر دو مرجع و ترجیح یکی بر دیگری با اعتبار معتبر است. در همین رابطه، با وجود ایجاد صلاحیت ذاتی برای دادگاه خانواده، قانون‌گذار در قانون شوراها مصوب ۱۳۹۴ در یک ترجیح بلامرجح رسیدگی به برخی دعاوی حقوقی - مالی میان زوجین تا سقف معینی را در صلاحیت ذاتی شوراها تعیین کرد.

در برخی دیگر از موارد تداخل، هر دو مرجع صالح به رسیدگی‌اند و جمع این تداخل امکان‌پذیر است، اما با طرح دعوی در یک مرجع، نمی‌توان هم‌زمان همان دعوی را در مرجع دیگر طرح کرد. در مواردی نیز صلاحیت دادگاه خانواده با مرجع دیگر جمع می‌شود و امکان رسیدگی هم‌زمان در هر دو مرجع وجود دارد و اجتماع صلاحیت‌ها رخ می‌دهد. در این موارد، صلاحیت نهادهایی مانند مراکز مشاوره‌ی خانواده و داوری با هدف ایجاد صلح و سازش با نهاد مؤسسات میانجی‌گری و شوراها حل اختلاف در دعاوی حقوقی و کیفری خانوادگی تداخل کرده و نوعی موازی‌کاری به وجود آمده است.

رسیدگی به دعاوی خسارات ناشی از برهم زدن عروسی چند ساعت قبل از برگزاری مراسم، متفرعات دعاوی ناشی از تغییر جنسیت (موضوع بند ۱۸ ماده‌ی ۴) مانند تغییر مشخصات هویتی اسناد سجلی، استرداد طلاها، دعاوی موضوع ماده‌ی ۳۰ قانون جدید حمایت خانواده مبنی بر مطالبه‌ی وجه از سوی زوجه نسبت به زوج، دعاوی مطالبه‌ی وجه چک از زوج بابت مهریه، دعاوی زوجه مبنی بر مطالبه‌ی اجرت‌المثل ایام تصرف منزل مشترک علیه زوج، دعاوی موضوع ماده‌ی ۴۳ قانون حمایت خانواده مبنی بر اخذ اجازه خروج طفل یا مجنون از کشور، دعاوی مطالبه مهریه‌ی افزایش یافته پس از نکاح به علت عدم صدق عنوان مهریه بر آن، دعاوی «ابطال اقرارنامه رسمی» مبنی بر دریافت مهریه‌ی زوجه، دعاوی مربوط به ابطال اسناد گذشت‌های غیر رسمی،

«ابطال اجرائیه‌ی مهریه» که از طریق اجرای ثبت مطالبه می‌شود، مطالبه‌ی منع از اشتغال موضوع ماده‌ی ۱۱۱۷ قانون مدنی، در مواد احصایی ماده‌ی ۴ قانون جدید حمایت خانواده نبوده، اما نظر به صلاحیت دادگاه عمومی حقوقی بر خلاف روح قانون حمایت خانواده است و ترجیح بلامرغ نسبت به دعوی مشابهی مانند خسارات ناشی از برهم زدن نامزدی، مهریه، تغییر جنسیت و موارد دیگر است.

پیشنهاد‌های راهبردی

- با عنایت به مطالب مذکور، جهت رفع ابهامات موجود مواردی به شرح زیر پیشنهاد می‌شود:
۱. برقراری صلاحیت دادگاه خانواده در رسیدگی به جرایم خانوادگی می‌تواند در رسیدگی تخصصی به این دعاوی و رعایت مصالح خانواده کمک شایانی کند.
 ۲. با عنایت به ابهام درباره‌ی صلاحیت دادگاه خانواده راجع به برخی دعاوی مربوط به خانواده و تعیین تکلیف نکردن آنها در قانون جدید حمایت خانواده با وجود در مقام بیان بودن ماده‌ی ۴ و ابهام در برخی متفرعات دعوای اصلی لازم است در اصلاحات و الحاقات و یا آیین‌نامه‌های مربوطه این اشکالات به نحو مقتضی برطرف شود.
 ۳. شایسته است، قانون‌گذار محترم با عنایت به فلسفه‌ی ایجاد صلاحیت ذاتی دادگاه خانواده، نسبت به ایجاد مرجع خاص تجدیدنظر حداقل به صورت اختصاص تعدادی از دادگاه‌های تجدیدنظر به امور خانواده اهتمام ورزد. در هر حال، مقرراتی در خصوص دادگاه تجدیدنظر و تعیین تکلیف آنها مانند تعیین دقیق موارد قابل تجدیدنظر، صلاحیت ذاتی یا عمومی‌ای محاکم و عدم الزام حضور قاضی مشاور در آن تقنین و تعیین تکلیف لازم است.
 ۴. با وجود مراکز مشاوره‌ی خانواده، پیشنهاد می‌شود برای جلوگیری از اطاله‌ی دادرسی پرونده‌های مطروحه در دادگاه‌های خانواده به شوراهای حل اختلاف - که در بیشتر موارد به صدور قرار عدم صلاحیت منجر می‌شود- ارجاع نشود.

منابع

- ◀ اسدی، لیلا سادات ۱۳۹۲. حقوق کیفری خانواده، تهران، میزان.
- ◀ اسدی، لیلا سادات و فریده شکری ۱۳۹۳. آیین دادرسی امور و دعاوی خانوادگی، تهران، جنگل.
- ◀ امامی، اسداله و حسین صفایی ۱۳۷۸. مختصر حقوق خانواده، تهران، دادگستر.
- ◀ جعفری لنگرودی، محمد جعفر ۱۳۷۲. دانشنامه حقوقی، ج ۳، تهران، امیر کبیر.
- ◀ _____ (۱۳۸۶ الف)، الفارق (دائرة المعارف عمومی حقوق)، چاپ اول. تهران: گنج دانش، دوره ۵ جلدی جلد سوم.
- ◀ _____ (۱۳۸۶ ب)، حقوق خانواده، چاپ چهارم، تهران: گنج دانش.
- ◀ _____ (۱۳۸۲ الف)، مجموعه محسّی از قانون مدنی، چاپ دوم، تهران: گنج دانش.
- ◀ _____ (۱۳۸۲ ب)، فرهنگ عناصر شناسی، چاپ اول، تهران: گنج دانش.
- ◀ _____ (۱۳۸۸)، وسیط در ترمینولوژی حقوق، چاپ اول: گنج دانش.
- ◀ شمس، عبدالله (۱۳۸۷)، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، چاپ چهاردهم، انتشارات دراک، دوره ۳ جلدی جلدهای اول و سوم.
- ◀ صدرزاده افشار، سید محسن (۱۳۸۵)، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، چاپ نهم، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی دانشگاه علامه طباطبایی.
- ◀ صفایی، حسین (۱۳۸۱)، حقوق مدنی اشخاص و اموال، چاپ دوم، تهران: نشر میزان.
- ◀ کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۲)، قانون مدنی در نظم حقوق کنونی، چاپ چهل و دوم، تهران: نشر میزان.
- ◀ گرجی، ابوالقاسم و همکاران (۱۳۸۴)، بررسی تطبیقی حقوق خانواده، چاپ اول، انتشارات دانشگاه تهران.
- ◀ مجموعه نشست‌های قضایی (مسائل مدنی) ۱۳۸۶. قم، معاونت آموزش قوه قضائیه.
- ◀ محقق داماد، سید مصطفی ۱۳۹۰. بررسی فقهی حقوق خانواده نکاح و انحلال آن، قم، مرکز نشر علوم اسلامی.
- ◀ محمدی، امید و رامتین قانع ۱۳۹۳. محشای قانون حمایت از خانواده، چاپ اول، تهران، تلاشگران امیدوار.
- ◀ محمدی، امید. «گام به گام با ترقی حقوق زنان از دهه‌ی ۸۰ به بعد در نظام قانون‌گذاری ایران»، مدرسه حقوق، ش ۱۰۱ (فروردین ۱۳۹۵).
- ◀ منصوری، سعید. «تراضی بر انحراف از صلاحیت نسبی»، مدرسه حقوق، ش ۸۲ (آذر ۱۳۹۲).